

او یک زن تمام عیار بود

روایت‌هایی از زندگی بانوی مجتهد مشهدی، بتول نوقانی

بانویی با زیست مجتهدانه

● لیلا جانقربان / آخرین

باری که برای مصاحبه خانه‌اش

رفتم را هنوز به یاد دارم. در کوچه و

پس کوچه‌های خیابان شیرازی پیدا کردن خانه‌اش آسان

سخت بود. آسان به این دلیل که در میان خانه‌های قد

کشیده به آسمان، خانه‌او همچنان با آن حیاط قدیمی‌اش

باقی مانده بود و حتی رنگ شکلاتی در حیاط تغییر نکرده

بود و سخت برای آنکه باید ذهن گرد گرفته ام را می گشتم

تا یادم بیاید که شیرازی ۱۰ بود یا ۱۴ یا ۲۰. در که می زدی،

بی جواب نمی ماندی. از آن ایفون‌های قدیمی داشت که

در را باز نمی کرد. باید زنگ می زدی و چند دقیقه‌ای منتظر

می ماندی تا یکی بیاید و در را باز کند. همیشه یکی در

خانه‌اش بود که بیاید و در را باز کند، رفت و آمد شاگردانش

به خانه زیاد بود به خصوص از وقتی که دیگر مکتب نمی رفت

و در خانه کلاس‌های احکام و تفسیر برگزار می کرد.

۹۰ سالی از خدا عمر گرفته بود، ولی اقتاده و نیازمند

نمود. همان آخرین بار وقتی صحبت ما به درازا کشید و

به اذان ظهر رسیدیم، دست به دست با صدلی‌هایی

که ردیف تادر روشویی چیده بودند، رفت و وضو گرفت

و نمازش را اقامه کرد. من همان جا از قامت خمیده‌اش

هنگام اقامه عکس گرفتم.

خودش فرزندی نداشت، ازدواج نکرده بود، ولی همیشه

یکی از شاگردانش کنارش بود، آن‌هایی هم که نمی آمدند

به خصوص این چند سال اخیر از دور حواسشان به استاد

بود. استادی که از او درس اخلاق، تفسیر قرآن و نهج البلاغه

آموخته بودند، از استاد بانو بتول نوقانی. البته از این به بعد

درستش این است که بنویسم مرحوم بتول نوقانی چرا که

مصادف با ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۳ پایان عمر پربرکت بانویی

شد که جز به آموختن و آموزش وقت نگذاشت. بانویی که

روی دیوارهای خانه‌اش چیزی جز کتاب نبود و افتخارش

این بود که از نوجوانی مشغله او وقت گذراندن در کتابخانه

پدر بود، او دختر مرحوم آیت‌... نوقانی از روحانیان مبارز

زمان رضا شاه و از مبارزان انقلابی بود.

مرحوم نوقانی بعد از گذراندن دوران دبیرستان در مدرسه

فروغ، علوم دینی را نزد همین پدر مبارز و برادر خود مرحوم

مهدی نوقانی فرا گرفته بود و به پیشنهاد مرحومه طاهایی

در مکتب نرجس شروع به تدریس درس کلام، تفسیر قرآن

و نهج البلاغه برای دختران جوان و دانشجو کرده بود و

جلسه‌های پرش و پاسخ دانشجویی هم برگزار می کرد.

استادان بسیاری اکنون در حوزه و دانشگاه علوم دینی

خود را وام دار بانویی هستند که زیستی مجتهدانه داشت.

روحش شاد...

بدون مطالعه صحبت نمی‌کرد

از او آخر دهه چهل به یاد دارم که عمه جانم در هفته ۳ تا ۴ روز

مکتب نرجس می رفتند و کلاس داشتند. آن زمان به اقتضای

شرایط جلسات خانگی، مسجد و شعب دیگر مکتب هم برای

سخنرانی می رفتند. یادم است که گاهی جلساتی در شهرهای

دیگر هم برگزار می شد و می رفتند و این اتفاق زیاد پیش

می آمد. بعد از فوت خانم طاهایی در سال ۸۹ عمه جانم که

سنان کمی بالاتر رفته بود بیشتر جلسات خانگی برگزار

می کردند که بین این جلسات، جلسات یک شنبه بعد از ظهر

مشهور بود. خاطره‌ای که من از کلاس‌های درسی خانگی

ایشان داشتم این بود که روز به روز هر چه سن ایشان بالاتر

می رفت و دچار کهنه‌ت‌سن می شدند و صحبت کردن برایشان

سخت بود، ولی حافظه‌شان به شدت قوی بود و هیچ وقت

مشکلی نداشتند. من بارها دیده بودم که چندین ساعت قبل

از جلسه مطالعه و یادداشت برداری می کردند و می گفتند

تمرکز روزهای یک شنبه من روی جلسه عصر است و کارهای

روزمه را کنار می گذاشتند.

مطالعه ایشان در این سن با وجود اینکه اطلاعات کاملی در

ذهن داشتند برای من جالب بود، این یک روش برای ایشان

بود که بدون مطالعه صحبت نکنند که ما یادداشت‌های

ایشان را هنوز داریم.

دغدغه تحصیل ما را داشتند

تلاش در زمینه علم آموزی برای عمه جانم خیلی اهمیت

داشت و فقط برای خودش نبود. طی کردن مدارج علمی

برای دیگران هم برای ایشان اهمیت داشت. خاطرم است که

در دوران دبستان ما که قبل از انقلاب بود آقایان به مدارس

دخترانه رفت و آمد داشتند که چون مدیر مدرسه از دغدغه‌های

پدر من خبر داشت اجازه می داد ما روستی بپوشیم. بعد که

دوران دبستان تمام شد این موضوع در راهنمایی و دبیرستان

امکان نداشت و سخت‌گیری‌های بیشتر شده بود. ما از تحصیل

باز ماندیم و این برای عمه جانم یک دغدغه شد و خیلی به فکر

بودند تا اینکه یکی از دوستانشان مرحوم خانم میر خرسندی که

تحصیل کرده دانشسرا بودند، گفته بودند نذر کردم اگر مشهد

محل کارم باشد برای امام زمان (عج) کاری انجام دهم. عمه جانم

هم گفته بودند من برای برنامه‌ای دارم و بیایه برادر زاده‌های

من درس بده. ما تحصیل خودمان را از ایشان می دانیم. سه

سال خانم میر خرسندی بعد از پایان کلاس‌های خودشان،

منزل ما می آمدند و دروس راهنمایی را برای من و دو خواهر

دیگر تدریس می کردند. این اوج دغدغه عمه جانم بود در

زمانی که دست ما برای تحصیل بسته بود.

در خانه به روی همه باز بود

نحوه تعامل و برخورد عمه جانم با دیگران بسیار خوب بود

حتی با کسانی که نمی شناختند. صمیمانه و با روی باز و لطف

و مهربانی بود. در خانه به روی همه باز بود. البته این چند

سال اخیر که ناتوانی جسمانی و محدودیت‌هایی داشتند

اگر کسی می خواست بیاید باید هماهنگ می شد. ایشان

خیلی مقید به پذیرایی بودند برای همین باید کسی در خانه

برای پذیرایی می بود تا مهمانی را بپذیرند. هر چه که در خانه

داشتند را برای مهمان می آوردند و اصرار زیاد می کردند که

میل کنند. در این ۹۰ سال همیشه پاسخ‌گوی سؤالات اطرافیان

بودند، سؤالات شرعی را پاسخ می دادند به خصوص در رفته

مربوط به خانم‌های گانه بودند. من یادم است در ماه مبارک

رمضان سؤالات شرعی خانم‌های بیشتر بود و تمام تلفن‌ها را

حتی در سحر جواب می دادند که افراد بتوانند روزه بگیرند.

خودشان هم تا همین سال‌های اخیر روزه می گرفتند و با آن

دهان خشکیده باز هم پاسخ‌گوی سؤالات بودند.

این تلفن جواب دادن وظیفه ایشان نبود و هزینه‌ای برای

این کار دریافت نمی کردند، کاملاً شخصی و دلی بود، با

آن ضعفی که داشتند می توانستند سیم تلفن را بکشند و

استراحت کنند، ولی کار مردم را راه می انداختند. من بارها

شده رفته بودم پیش عمه جان و نیم ساعتی نشستیم بودم

تا صحبت تلفنی‌شان تمام شود. صحبت‌ها هم حرف‌های

روزمره و احوال‌پرسی نبود، مشاوره می دادند و مسائلی که

مردم مطرح می کردند را سعی می کردند با علم قرآن و حدیثی

که به آن تسلط داشتند حل کنند.

یک زندگی ساده با طراوت داشتند

سبک زندگی ایشان اسلامی و ایرانی بود. در چند روز مراسم

ترجیم ایشان افرادی که به منزل رفت و آمد داشتند این موضوع

را تأیید می کردند که یک زندگی ساده با طراوت داشتند. با

سلیقه بودند و با قناعت زندگی می کردند. هیچ وقت بابت

تدریس پولی دریافت نکردند. زندگی تجملی نداشتند. تمام

کارهای خانه را خودشان می کردند. پرده‌های خانه را خودشان